

باسمه تعالی



دانشگاه فردوسی مشهد

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

شهید مطهری

پایان نامه کارشناسی ارشد الهیات و معارف اسلامی

گرایش فلسفه و کلام اسلامی

## هویت فلسفه اسلامی و غایت آن

استاد راهنما

جناب آقای دکتر علیرضا کهنسال

استاد مشاور

حجه الإسلام والمسلمین استاد حسینی شریف

نگارش:

طاهره موسوی خطاط

تابستان ۱۳۹۱

## مقدمه:

### ۱- تبیین موضوع پژوهش:

مسأله‌ی مورد بحث، تبیین هویت فلسفه‌ی اسلامی از طریق تحلیل به ارکان<sup>۱</sup> آن است، تا با تحلیل بخش‌های مختلف این علم، هم‌بندی جامع‌ی نسبت به آن حاصل شود و هم هویت آن به درستی درک شود.

### ۲- پیشینه‌ی پژوهش:

در باب فلسفه‌ی اسلامی، کتاب‌های زیادی نگارش یافته، صاحبان این آثار عبارتند از بنیانگذاران مشرب‌های فلسفی، مترجمین و شارحین آن‌ها و متفکرانی که در باب موضوعات مورد بحث کتب فلسفی، سخن رانده‌اند. در این میان، طبعاً آن دسته از کتبی که توسط بنیانگذاران مشرب‌های فلسفی نگارش یافته، منابع اصلی و سایر کتب، کتب فرعی به شمار می‌آیند. این آثار، به تناسب روش‌های فلسفه که تعقلی، عقلی - شهودی و یا جامع روشهای فکری: وحی، عقل، عرفان و کلام است، متنوع شده‌اند. در باب حکمت متعالیه، از اسفار اربعه، شواهد الربوبیه، حقیق مختوم، شرح

---

<sup>۱</sup> . ارکان فلسفه عبارتند از موضوع، مبادی، مسائل و غایت فلسفه، که در طول نوشتار، به هر یک از آنها در مبحث منحصر به

فردی پرداخته شده است.

هدایه‌ی اثیری، مشاعر، رسائل ملا صدرا و شروحاتی که بر کتب آن حکیم متأله نگاشته شده، و در باب حکمت مشاء از کتاب‌های اشارات و تنبیهات و شفاء ابن سینا، شرح منظومه‌ی ملا هادی سبزواری، بدایه‌ الحکمه و نهایه‌ الحکمه علامه طباطبایی، و در باب حکمت اشراق، مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، منابع اصلی هستند پس از آنها بعضی تعلیقات مثل تعلیقه‌ی استاد آشتیانی بر شرح منظومه یا تعلیقه‌ی استاد فیاضی بر نهایه‌ الحکمه، آموزش فلسفه‌ی استاد مصباح، شرح حکمه‌ الإشراق قطب الدین رازی و شهرزوری، و ... بیشترین اهمیت را به خود اختصاص داده‌اند. علاوه بر اینها استادانی چون دکتر سجادی، دکتر بهشتی، دکتر شیروانی، استاد فیاض صابری، عبودیت و..... دست به قلم برده و دانش فلسفه را به نگارش کتاب‌های ارزشمندی در باب فلسفه، مفتخر نموده‌اند. در نازل‌ترین رتبه، در پایان‌نامه‌های دانشجویی و مقالات اینترنتی نیز مباحثی فلسفی نظر جویندگان را جلب می‌نماید.

### **۳- پرسش‌های اساسی پژوهش:**

اساسی‌ترین پرسش‌هایی که در این حیطه، فکر پژوهشگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد پرسش‌هایی است که بتواند با پاسخ‌هایی که برای آنها می‌یابد، به هویت و غایت فلسفه‌ی اسلامی دست یازد.

ظاهراً ابتدایی‌ترین سؤالاتی که می‌توانند این هدف را تأمین نمایند، به ترتیب منطقی عبارتند از: اولاً: اصلاً فلسفه یعنی چه؟ معنای لغوی و اصطلاحی این کلمه کدام است؟ ثانیاً: وقتی در تعریف فلسفه واقف شدیم که این واژه نام دانشی تعقلی است، لازم است بدانیم موضوع این دانش چیست؟ و از چه مباحثی بحث می‌کند؟ ثالثاً: پس از آگاهی از موضوع فلسفه‌ی اسلامی، سؤال بعدی به هدف و غایت فلسفه‌ی اسلامی تخصیص پیدا می‌نماید؛ و منظور این است که چنین

دانشی با چنین موضوعی چه هدف و غایتی را دنبال می‌کند و از اشتغال به چنین دانشی چه چیز

عاید سالک این مشرب فکری می‌گردد؟

رابعا: اکنون وقت این است که بدانیم روش این دانش چگونه است؟ یعنی برای وصول به غایتی

که در پرسش قبلی مطرح نمودیم، چه روشی مناسب‌ترین است؟ یا فاصله‌ی بین موضوع و غایت

را چگونه می‌توان طی نمود؟ در چهارمین گام در پی این هستیم که بدانیم گام‌هایمان را در

حرکت از موضوع به سمت غایات، از کدامین مبدا آغاز می‌کنیم؟ یعنی مبادی علم فلسفه‌ی

اسلامی کدامند؟ چون به هر حال، از نقطه‌ای باید آغاز کنیم که ثبوتش مبرهن و واضح باشد تا

دچار دور و تسلسل نشویم.

و در نهایت پرسش‌هایی متفرقه ذهن افراد را مشغول می‌نماید که:

این کلمه چگونه وضع شد؟ یعنی کدام جایگاه و کدام خلأ انسان را به وضع چنین کلمه‌ای

رهنمون شد؟ یا به عبارت فلسفی تر خاستگاه فلسفه‌ی اسلامی کجاست؟ اهمیت فلسفه چیست؟

نیاز انسان به فلسفه کدام است؟ و....

#### **۴- فرضیه‌های پژوهش:**

۴-۱- موضوع فلسفه‌ی اسلامی، وجود بما هو وجود است یعنی به موجودات فقط از حیثی

که هستند می‌پردازد و به تعینات و تشخصات آنها توجهی ندارد به عبارت دیگر از عوارض ذاتی

وجود سخن می‌گوید نه عوارض و حیثیات ماهیت.

۴-۲- مبادی فلسفه‌ی اسلامی: مبادی فلسفه یا تصویری اند و یا تصدیقی مبادی تصویری فلسفه

تعریفات فلسفه‌ی اسلامی اند که یا شرح‌الاسمند یا تعاریف اصطلاحی. و مبادی تصدیقی

فلسفه‌ی اسلامی بدیهیات یا قضایای نظری مبرهن هستند

۴-۳. مسائل فلسفه‌ی اسلامی، مباحث وجود شناسی هستند که در جریان تکامل فلسفه گسترش یافته و اکنون مجموعه‌ی وسیعی را تحت پوشش قرار می‌دهند و ضمن مسائل مشترکی که میان هر سه مشرب فلسفی وجود دارد، مثل: تصور و تصدیق، مبادی تصویری و تصدیقی، قضایا، براهین انّ و لمّ، ملاک نیازمندی معلول به علت، توحید حقتعالی، قاعده‌ی الواحد، علیت، سنخیت و ضرورت علی و معلولی، صفات و افعال حقتعالی، هر شیوه‌ی فلسفی از مسائل خاص خود نیز بحث می‌کند: مثلاً در حکمت مشاء، بحث از بداهت وجود، وجود رابط و مستقل، وجود ذهنی و خارجی، مواد ثلاث، اعتبارات ماهیت، مقولات عشر، واحد و کثیر، علت و معلول، تقسیمات علت، قوه و فعل، حدوث و قدم، سبق و لحوق و ... و در حکمت اشراق بحث از نور و ظلمت، مراتب انوار، قاعده‌ی امکان اشرف، تقسیم برازخ، علم حضوری و حصولی، معلوم بالذات و بالعرض، و تجرد نفس ناطقه و... و در حکمت متعالیه از اصالت وجود، اشتراک معنوی وجود، تشکیک وجود، وحدت وجود، فقر وجودی، حرکت جوهری و معاد جسمانی، بحث می‌شود. چون در مجموعه‌ی حاضر مجال بحث در باره‌ی هر یک از مسائل فلسفه به طور مستقل نبود، ما کلیتی از مسائل فلسفی که شهید مطهری آن‌ها را در چهار طبقه تقسیم نموده است، را موضوع بحث قرار دادیم.

۴-۴- روش فلسفه‌ی اسلامی، به اقتضای موضوع و غایتی که دارد، نمی‌تواند روش تجربی یا آزمایشگاهی باشد. بلکه روش عقلی با تکیه بر برهان است که منتج یقین و اطمینان باشد و برهان‌های مستعمل در آن با اختلاف متفکران، برهان‌های لمی و آنی سیر از متلازمی به متلازم دیگر است.

۴-۵- غایت فلسفه ی اسلامی : غایت فلسفه ی اسلامی به دو گونه نگریسته می شود؛ نخست،

مطلوبیت ذاتی دانش و دوم، کار برد های آن در علوم دیگر.

به اتفاق اکثر آراء فلاسفه، غایت فلسفه ی اسلامی، ایصال الی المطلوب است که مطلوب،

سعادت جاودانه است و با توجه به معاد که رکن عقیده ی اسلامی است، سعادت جاودانه، سعادت

است که تا جهان آخرت فرد را همراهی نماید و در درک چنین سعادت ی انسان یا نوع بشر محتاج

وحی و ارسال رسل از جانب حضرت حق، که خالق عالم و داور روز جزاست می باشد. به این

ترتیب فلسفه ی اسلامی، دانشی ضروری و لاینفک از انسان خواهد بود زیرا در روز جزا

سعادت مندان و شقاوتمندان به تمایز اعمالشان از یکدیگر ممتاز می شوند<sup>۱</sup> و فلسفه، عامل و راهنمای

تصحیح اعمال و رفتار انسانی است و در گرو آن، که با محوریت خرد و فطرت ثانی، اعمال انسانی

را جهت می دهد، سعادت جاوید حاصل می شود. این نهایت غایت فلسفه اسلامی است، اما غایت

فلسفه، منحصر به این نیست بلکه فلسفه نسبت به سایر علوم نیز چشمه ی فیاضی است که بلا استثناء

از آن سیراب شده و حیات می گیرند؛ شرح چگونگی این فیضان، خارج از حد این مجموعه است

مختصر آن این که تمامی علوم در اولین گام های خود از اصول فلسفی :

(۱) واقعیت داشتن جهان هستی

(۲) قابل شناخت بودن جهان هستی

(۳) اصل علیت و فروع آن یعنی سنخیت و ضرورت علی و معلولی

(۴) یکسان عمل کردن طبیعت

(۵) درستی روش تجربه و آزمایش

<sup>۱</sup> . سوره یس، آیه ۵۹ " وامتازواالیوم ایها المجرمون "

بهره می‌گیرند و اگر فلسفه، اصول خود را از آنها دریغ نماید اصلاً علمی صورت نمی‌پذیرد این گونه است که کل علوم وجود و تحقق خود را وامدار دانش فلسفه هستند. و این غایت ادنای فلسفه است.

## **۵- ضرورت و هدف پژوهش:** دانستن هویت کلی علم از چند جهت مهم است:

نخست این که: بینش جامعی نسبت به همه ی اجزاء علم به دست می‌آید. و این امر خود به شناخت بهتر مسائل علم منتهی می‌شود.

دوم این که: باشناخت روش هر علم از خطای بزرگ در آمیختن روش‌ها و مسائل علوم پرهیز می‌شود.

سوم: به این اتهام بسیار رایج که فلسفه‌ی اسلامی هیچ نقشی در زندگی وفایده‌ای در علوم ندارد، پاسخ داده می‌شود و مهمتر از همه دانشی که سرچشمه و مولد سایر دانشها و عامل سعادت‌مندی کل افراد جهان هستی است، حتماً به فراخور وسعت حیظه‌ی عمل و فایده‌اش، حائز اهمیت بحث و تبادل نظر می‌شود.

## **۶- روش انجام پژوهش:** به تناسب بحث مورد نظر و نا کار آمدی شیوه‌های تجربی در

مورد آن، طبعاً از روش تعقلی و نظری یعنی مرور تأملات و تفکرات گردآوری شده‌ی گذشتگان در کتب پیشینیان بهره گرفته شده است.

## **۷- ساختار پژوهش:** این پژوهش در چهار فصل ارائه می‌شود:

فصل ۱ در مورد فلسفه‌ی اسلامی شامل:

الف - تعاریف فلسفه‌ی اسلامی از حیث لغت و اصطلاح، وجه تسمیه‌ی فلسفه، حکمت و فلسفه.

ب - تقسیمات فلسفه به اعتبار روش و موضوع و رمز تقسیم حکمت به این دو بخش.

ج - معنای عوارض ذاتی.

فصل ۲: خاستگاه فلسفه‌ی اسلامی، اهمیت و جایگاه آن و اقوال در موضوع فلسفه‌ی اسلامی.

فصل ۳: مبادی، مسائل و غایت فلسفه‌ی اسلامی، شامل مبادی تصویری و تصدیقی فلسفه‌ی

اسلامی، کلیتی از مسائل و غایت آن.

فصل ۴: ارتباط علوم و فلسفه با یکدیگر. تفاوت فلسفه و کلام

فصل ۵: تفاوت فلسفه یونان با فلسفه اسلامی





## ۱- واژه‌ی فلسفه:

### ۱-۱- ریشه‌یابی واژه‌ی فلسفه:

- کلمه‌ی فلسفه یونانی است و از "فیلو" به معنای محب و دوست دار و "سوفیا" به معنای حکمت، ترکیب شده است، پس فلسفه به معنای دوست داشتن حکمت و (فیلسوف) به معنای "دوست دار حکمت" است.<sup>۱</sup>

- کلمه فلسفه یونانی الأصل و مشتق از فیلا سوفیا یعنی محب حکمت است.<sup>۲</sup>

بنا بر این بیان باید معنای فلسفه محب و دوست دار حکمت باشد نه محبت و دوست داشتن

حکمت ولی در خود مأخذ آمده است "فیکون معناها محبة الحکمة".<sup>۳</sup>

- به معنی حکمت، علم به مبادی و علل اولیه‌ی اشیاء، تأتق در مسائل علمیه.<sup>۴</sup>

- واژه‌ی فلسفه در آغاز پیدایش معنایی گسترده داشته و دانش‌های مختلف را فرا می‌گرفته

است. فلسفه در اصطلاح شایع مسلمین نام یک فن و دانش خاص نیست، همه‌ی دانش‌های عقلی

---

<sup>۱</sup> . دایرة المعارف فرید و جدی، ج ۷، ص ۴۰۴- ۴۱۵ نقل در فیاض صابری، عزیز الله، پژوهشی در فلسفه اسلامی، ص ۲۹: "فلسفه اصلها کلمة یونانیة مرکبة من کلمتین هما فیلو ای محب و سوفیا ای الحکمة فیکون معناها محبة الحکمة".

<sup>۲</sup> . سجادی، جعفر، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملا صدرا، ص ۳۸۱

<sup>۳</sup> . دایرة المعارف فرید و جدی، ج ۷، ص ۴۰۴- ۴۱۵ نقل در فیاض صابری، عزیز الله، پژوهشی در فلسفه اسلامی، ص ۲۹

<sup>۴</sup> . المنجد، ص ۶۲۶

را در مقابل دانش های نقلی، از قبیل لغت، نحو، صرف، معانی، بیان، بدیع، عروض، تفسیر، حدیث، فقه و اصول، تحت عنوان کلی فلسفه نام می بردند.<sup>۱</sup>

### ۱-۲- تعریف فلسفه:

تعریف فلسفه، مانند دیگر مسائل جهان انسانی، معما گونه و در پرده ای از ابهام قرار دارد و "هر کسی از ظن خود" چیزی درباره آن می گوید.<sup>۲</sup>

### ۱-۲-۱- معنی لغوی فلسفه:

فارسی: فلسفه، فرانسه: Philosophie، انگلیسی: Philosophy،  
لاتین: Philosophia.

لفظ فلسفه اصلا یک واژه یونانی است و مرکب است از دو جزء "فیلو" و "سوفیا" و به معنی دوست داشتن حکمت یا دانش دوستی است. این اصطلاح به علم به حقایق اشیاء و عمل کردن به آنچه بهتر است، اطلاق می شود.

فلسفه در لغت یعنی دانش.<sup>۳</sup>

یکی از معانی فلسفه اطلاق آن به استعداد های عقلی و فکری است که انسان را قادر می سازد تا اشیاء را از افقی برتر و گسترش یافته مورد مطالعه قرار دهد و قادر است حوادث روزگار را با اعتماد و اطمینان و آرامش بپذیرد. فلسفه به این معنی مترادف حکمت است.

از موارد دیگر استعمال لفظ فلسفه، اطلاق آن به مذاهب فلسفی معین است. مثلا فلسفه ی

افلاطون، فلسفه ی کانت، یا به مجموع مکاتب فلسفی در یک فرهنگ یا ملت، مثل فلسفه ی یونانی

<sup>۱</sup> طباطبایی، محمد حسین، بدایه الحکمه، ترجمه و اضافات: علی شیروانی ص ۴۱۸

<sup>۲</sup> ملا صدرا، المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه ص ۸

<sup>۳</sup> سجادی، جعفر، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملا صدرا، ص ۳۸۰

و فلسفه‌ی اسلامی و یا به فلسفه‌ی یک زمان معین، مثل فلسفه قرون میانه و فلسفه قرن هفدهم اطلاق می‌شود<sup>۱</sup>

### ۱-۲-۲- معانی اصطلاحی فلسفه:

- اخوان الصفا معتقدند: ابتداء فلسفه دوست داشتن دانشها، و وسط آن شناخت حقایق موجودات بر حسب قدرت انسانها و پایان آن، عمل به گفتار بود یعنی عمل مطابق با علم در جهت کمال ممکن.<sup>۲</sup>

در اخوان الصفا آمده است: تعریف قدیمی فلسفه عبارت است از: علم به احوال اعیان موجودات، به اندازه توانایی انسان، همان گونه که در نفس الامر است.<sup>۳</sup>

- در اصطلاح نام فن خاصی است، مبتنی بر تفکر و استدلال عقلی، ریشه یونانی دارد و در تمدن اسلامی به آن حکمت اطلاق شده است.<sup>۴</sup>

- معانی اصطلاحی فلسفه، شامل سه نوع محتواست: اول، همه‌ی علوم حقیقی؛ دوم، بعضی علوم قرارداری و سوم، مخصوص به معرفت‌های غیر تجربی. طبق این اصطلاح، فلسفه شامل: منطق، شناخت شناسی، هستی شناسی، خداشناسی، روان شناسی نظری (غیر تجربی) زیبایی شناسی، اخلاق و سیاست می‌شود. هر چند در این زمینه اختلاف نظرهایی وجود دارد و گاهی فقط به معنای فلسفه‌ی اولی یا متافیزیک به کار می‌رود.

<sup>۱</sup>. صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی، ص ۵۰۳

<sup>۲</sup>. اخوان الصفا، رسائل اخوان الصفا و خلان الوفاء، ج ۱، ص ۴۸ "الفلسفه اولها محبة العلوم و اوسطها معرفة حقائق الموجودات بحسب الطاقة الإنسانية و آخرها القول والعمل بما يوافق العلم" ابتداء فلسفه، دوست داشتن علوم، میانه ی آن معرفت حقایق موجودات به اندازه‌ی طاقت انسانی و آخر آن گفتار و کردار موافق علم است.

<sup>۳</sup>. سجادی، جعفر، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملا صدرا، ص ۳۸۱

<sup>۴</sup>. همان، ص ۳۸۰

واژه‌ی فلسفه کار برد های اصطلاحی دیگری نیز دارد که غالبا همراه با صفت یا مضاف الیه

استفاده می شود مانند " فلسفه ی علمی " و " فلسفه ی علوم " <sup>۱</sup>.

- فلسفه عبارت از علم به احوال اعیان موجودات خارجی به قدر طاقت بشر است. <sup>۲</sup>

- ظاهرا ملا صدرا از تعریف قدیمی فلسفه (علم به احوال اعیان موجودات همان گونه که در

نفس الأمر است به قدر توان و قدرت انسان) عدول کرده است. <sup>۳</sup>

وی دو تعریف قریب المعنی برای فلسفه بیان کرده است:

- " الفلسفة استكمال النفس الإنسانية بمعرفة حقایق الموجودات علی ماهی علیها و الحكم

بوجودها تحقیقا بالبراهین لا أخذًا بالظن و التقليد، بقدر الوسع الإنسانی. " <sup>۴</sup>

در حقیقت این تعریف، تعریف به ثمره‌ی فلسفه می باشد، نظر ملا صدرا بیان این امر است که

فلسفه حقیقی، علمی است که ثمره‌ی آن کمال انسان در جهت علم و عمل باشد؛ لذا در توجیه

تعریف فوق می گوید: انسان مرکب از دو ماده اصلی است یکی صورت معنوی که از عالم امر

است و دیگر ماده حسّی که از عالم خلق است، و نفس نیز دو جهت دارد: یکی جهت تعلق آن به

ماده و دیگر جهت تجرّد آن و لذا حکمت حق بر حسب آباد کردن و اصلاح هر دو نشأة ایجاب

می کند که به واسطه دو فن نظری و عملی حکمت، قوه نظری و عملی اصلاح شده و کمال یابند.

<sup>۱</sup> . مصباح یزدی ، محمد تقی ، آموزش فلسفه ، ج ۱ ، ص ۶۵

<sup>۲</sup> . آشتیانی ، سید جلال الدین ، هستی از نظر فلسفه و عرفان ، ص ۴

<sup>۳</sup> . سجادی ، جعفر ، معاصر ، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملا صدرا ، ص : ۳۸۰ . " فلسفه عبارت از استكمال نفس انسانی است به واسطه

معرفت حقایق موجودات در حد وسع انسان و حکم به وجود موجودات از روی تحقیق و به استناد برهان و نه از روی ظن و تقلید. "

<sup>۴</sup> . ملا صدرا ، الحكمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة ، ج ۱ ، ص ۲۰ ؛ آشتیانی ، سید جلال الدین ، هستی از نظر فلسفه و عرفان ، ص ۴ ؛

سجادی ، جعفر ، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملا صدرا ، ص ۳۸۰ : " فلسفه عبارت از استكمال نفس انسانی است بواسطه ی شناخت حقایق

موجودات بدان صورت که واقعیت دارد و حکم به وجود آنها از راه تحقیق برهانی و نه از راه گمان به اندازه وسع انسان و بر حسب

طاقت بشری. "

مراد از فلسفه در این عبارت حکمت است که شامل علوم نظری و عملی است.<sup>۱</sup>

معمولاً تعریف، از یک سلسله قیودی تشکیل می شود که برخی از آنها جنس یا به منزله‌ی جنس، و بعضی از آن‌ها فصل یا به منزله‌ی فصل اند؛ قیودی که در تعریف فوق اخذ شده اند، عبارتند از:

۱- استکمال نفس انسانی .

۲- شناخت حقیقت موجودات آن چنان که هستند، یعنی تصور صحیح اشیاء .

۳- تصدیق به وجود حقایقی که درست تصور شده اند.

۴- تحقیقی بودن تصدیق و تقلیدی نبودن آن .

۵- قطعی بودن تصدیق و ظنی نبودن آن .

۶- محدودیت شناخت، به اندازه‌ی توان بشر .

جزء اول این تعریف، در واقع علت غایی فلسفه است، نه جزء حقیقت آن؛ زیرا فلسفه از سنخ علم، و استکمال نفسانی غایت مترتب بر علم است.<sup>۲</sup> این قید (استکمال نفسانی)، به منزله‌ی جنس بعید تعریف بوده و مانع اغیار نیست مگر آن که منظور از آن، غایت خاص فلسفه باشد - صیورۃ النفس عالماً عقلیاً ... - زیرا در این حال غایت مزبور، مخصوص فلسفه خواهد بود.

با صرف نظر از جزء اول، فلسفه را می توان به هستی شناسی یقینی تعریف کرد؛ زیرا هستی

شناسی، مشتمل بر شناخت تصویری و تصدیق برهانی بر وجود اشیاء است .

عنوان برهانی بودن فلسفه، ظنی و تقلیدی نبودن تصدیقات آن را نیز تأمین می نماید.

<sup>۱</sup> . عزیز الله، فیاض صابری، پژوهشی در فلسفه اسلامی، ص ۲۴

<sup>۲</sup> . البته تعریف به علت غائی، تعریف متفنی است اما اصل استکمال، غایت تمام علوم برهانی است و اختصاصی به فلسفه ندارد.

چون شناخت کنه اشیاء، مخصوص خداوند است، فلسفه قادر بر اکتناه حقایق موجودات نخواهد بود، بلکه شناخت آن‌ها محدود به وسع و توان بشر است. بنا بر این، بشری بودن فلسفه و محدود بودن شناخت فلسفی به اندازه‌ی قدرت و توان انسان نیز وصف ضروری و زوال ناپذیر آن می‌باشد چنان‌که تمام دانش‌های بشری این‌گونه هستند.

- "نظم العالم نظاما عقليا على حسب الطاقة البشرية ليحصل التشبه بالبارى تعالى".<sup>۱</sup>

- فلسفه عبارت از شناخت ترتیب و نظام عقلی جهان وجود است در حد قدرت انسان.<sup>۲</sup>

- فلسفه وسیله‌ای است برای آن‌که از انسان عالم عقلی بسازد درست مشابه با عالم وجود

عینی.<sup>۳</sup>

- یعنی بخش معقول و یا محسوس جهان، دارای یک نظام علی و نظم عینی است و فلسفه،

نظم علمی آن است. بنا بر این فیلسوف کسی است که نظم خارجی جهان را، درک نماید؛ یعنی

شاکله‌ی جهان هستی، در جان او تصویر شده باشد. لذا، فلسفه، همان استکمال نفس به نظم عقلی

جهان هستی است؛ نه به معرفت نظم عقلی عالم.<sup>۴</sup>

قید طاقت بشری در این تعریف، بیانگر لازمه‌ی انسانی بودن فلسفه است، اما تحصیل تشبیه به

باری تعالی، علت غایی فلسفه است که ذکر آن از باب حرمت بخشی به فلسفه است و گرنه جزء

تعاریف ماهوی فلسفه نیست.

گرچه همه‌ی این تعاریف حول محور مفهوم می‌گردد و در قلمرو تحدید مصطلح نیستند،

ولی ذکر علت غایی مانند ذکر علت مادی یا صوری شیء محدود نیست، زیرا جنس و فصل

۱. ملا صدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۱، ص ۲۰

۲. سجادی، جعفر، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملا صدرا، ص: ۳۸۱؛ ملا صدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۱ ص ۲۰

۳. سجادی، جعفر، معاصر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص: ۱۴۳۵

۴. جوادی آملی، عبدالله، ریحق مختوم شرح حکمت متعالیه، بخش اول از ج. ۱، ص ۱۲۱

مأخوذ از ماده و صورت در قوام محدود دخیل‌اند ولی علت غایی مثل علت فاعلی بدون آن که در معنای وجود محدود مأخوذ باشد سبب آن وجود است. البته أخذ علل چهارگانه در حدّ، مایه‌ی کمال آن خواهد بود. منظور از تشبّه به خدا همان مظهر تام بودن و آیت کبری شدن است، که به عنوان تَخَلَّق به اخلاق الهی یاد می‌شود.<sup>۱</sup>

شهید مطهری می‌فرماید: شیخ اشراق<sup>۲</sup> و به تبع آن ملاصدرا در تفسیر کلمه "فلسفه" به تشبّه به اله<sup>۳</sup> اشتباه کرده‌اند زیرا فلسفه مرکب از فیلو و سوفیا است.<sup>۴</sup> فرمایش شهید مطهری اشتباه است، زیرا این تفسیر اولاً مربوط به قطب الدین است و ثانیاً معنای اصطلاحی فلسفه است.<sup>۵</sup>

با توجه به موضوع فلسفه، می‌توان آن را چنین تعریف کرد: دانشی که در آن از ویژگی‌های موجود مطلق و خواص "بودن" بحث می‌شود؛ به تعبیر رایج، دانشی است که در آن از احوال موجود بما هو موجود بحث می‌کنند.<sup>۶</sup>

بنابراین که فلسفه را مساوی با فلسفه‌ی اولی یا متافیزیک، و موضوع آن را "موجود مطلق" (نه مطلق موجود) بدانیم، می‌توانیم آن را به این صورت تعریف کنیم:

۱. "علمی که از احوال موجود مطلق بحث می‌کند، یا علمی که از احوال کلی وجود گفتگو

می‌کند، یا مجموعه قضایا و مسائلی که پیرامون موجود بما هو موجود، مطرح می‌شود."<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup>. جوادی آملی، عبدالله، رحیق مختوم شرح حکمت متعالی، بخش اول از ج ۱، ص ۱۱۹

<sup>۲</sup>. قطب الدین رازی، ابن مسعود، شرح حکمة الإشراق، ص ۴

<sup>۳</sup>. ملا صدرا، شرح الهدایة الأثریة، ص ۴

<sup>۴</sup>. مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، ج ۱، ص ۹

<sup>۵</sup>. عزیز الله فیاض صابری، پژوهشی در فلسفه اسلامی، ص ۲۹

<sup>۶</sup>. عبدالرسول عبودیت، درآمدی بر فلسفه اسلامی، ص ۲۴

<sup>۷</sup>. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۹۰



۲. فلسفه عبارت از مسائلی است که بر اساس برهان و قیاس عقلی، از مطلق وجود و احکام و عوارض آن سخن می‌گویند، از نبود و نبود اشیاء سخن می‌گویند و احکام مطلق هستی را موشکافانه بررسی می‌کنند.<sup>۱</sup>

تعریف جوادی آملی از فلسفه در ضمن بیان ضرورت فلسفه:

انسان سه نوع سؤال و سه دسته نیاز دارد:

(۱) در مورد بود و نبود یا وجود و عدم اشیاء .

(۲) در باره ی وجدان و فقدان امور.

(۳) در مورد ایجاد و اعدام اشیاء و یا بایدها و نبایدها.

انسان متفکر در مرتبه ی اول از وجود و عدم حقایق آگاه می‌شود و سپس در باره ی آثار و خواص آن ها علم و آگاهی پیدا می‌کند و در نهایت به آنچه برای رسیدن به اغراض خود باید انجام دهد پی می‌برد.

دومین و سومین دسته ی آگاهی ها، از علوم جزئی و عملی که بایدها و نبایدها را مشخص می‌کنند، به دست می‌آیند، اما دسته ی اول که عهده دار رفع نیاز علوم دیگر از حیث احراز موضوع و مبادی تصدیقی است، از علوم جزئی و تجربی، تحصیل نمی‌شوند.

دلیل نیاز انسان اندیشمند به آگاهی‌های دسته ی اول، از طریق دیگر علوم، علاوه بر نیاز مستقیم به آنها، این است که :

الف) علوم دیگر یا در باره ی خواص اشیاء و کان ناقصه ی آنها بحث می‌کنند، که در این صورت: ثبوت هر خاصیت برای یک شیء متفرع بر ثبوت اصل آن شیء است به عبارت

<sup>۱</sup> . شیخ الرئیس، الهیات نجات، ترجمه و شرح یحیی یثربی، پاورقی، ص ۱۶

دیگر، اثبات کان ناقصه برای یک شیء فرع بر اثبات کان تامه ی آن است.

ب) یا درباره ی بایدها و نبایدها به بحث می پردازد؛ که در این صورت، شناخت بایدها و نبایدها متفرع بر شناخت هستی هاست.

بنابراین نیاز انسان متفکر به دسته ی اول از آگاهی ها با وجود بدیهی و بین نبودن آنها، دلیل بر ضرورت وجود علم مستقلی است که به بحث از هستی و نیستی و یا اصل واقعیت اشیاء می - پردازد که همان فلسفه کلی نام دارد.<sup>۱</sup>

- حکما در تعریف فلسفه گفته اند: "فلسفه عبارت است از علم به ذات و صفات و احکام و احوال کلیه ی موجودات بدان گونه که هستند."<sup>۲</sup>

با پذیرفتن این تعریف، کلیه ی علوم اعم از ادبی و ریاضی و منطق و طبیعی و الهی و علم النفس و نجوم و هیأت و علم اخلاق و حتی فقه و علم به تکالیف دینی داخل در علم فلسفه و مشمول تعریف مذکور خواهند بود زیرا هر یک از این علوم از دسته ای از موجودات و احوال و اوصاف و احکام آنها بحث می کنند، خواه آنها عینی یا ذهنی، جوهری یا عرضی، مجرد یا مادی باشند و لذا غالب فلاسفه ی یونان و اسلام، جامع جمیع علوم بوده اند.

البته در زمان های اخیر به خصوص از اوایل قرن دهم به بعد فلسفه تا حدی از سایر علوم جدا و به چهار قسمت تقسیم شد؛ این چهار قسمت عبارتند از: امور عامه، طبیعیات، علم النفس، الهیات بالمعنی الأخص.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> . جوادی آملی ، عبدالله ، رحیق مختوم شرح حکمت متعالیه، بخش اول از جلد اول ، ص ۲۱۳

<sup>۲</sup> . "الفلسفه هی العلم بأحوال اعیان الموجودات علی ما هی علیها".

<sup>۳</sup> . ملا صدرا، الشواهد الربوبیه، ترجمه و تفسیر جواد مصلح، ص ۲۵؛ سجادی، جعفر، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملا صدرا، ص ۱۰۳

## ۲- حکمت و فلسفه:

می‌توان فلسفه را، همان «معرفت» و شناخت بشری از هستی‌ها دانست، و تقریباً در تمام تعریف‌هایی که از فلسفه یا حکمت شده، عنصر «علم به اعیان موجودات» یا «معرفت به موجود» آمده است؛ زیرا فلسفه و حکمت چیزی جز راهنمایی اندیشه انسان برای شناخت جهان هستی نیست، و تفاوت فقط در عمق بینش هاست، زیرا یکی با آن «اعیان موجودات» را آن گونه که در نفس الأمر هستند، به قدر طاقت بشر می‌خواهد، و دیگری آن را «معرفت وجود حق تعالی» می‌داند و اشیاء و اعیان دیگر را در سایه ذات و صفات الهی می‌جوید.

در دیدگاهی برتر، فلسفه یا حکمت نه تنها شناخت خداوند حق متعال یا وجود یا موجودات این جهان، که «کمال ثانی» برای فیلسوف است؛ کمالی روحی و فکری از معرفت به حقایق موجودات بدست می‌آورد و نظامی همچون نظام صدر المتألهین در کتاب المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، - بجای فلسفه، لفظ «حکمت» را بکار می‌برد و آن را «معرفت ذات حق» و مرتبه وجود او و شناخت صفات و افعالش» تعریف می‌کند، که شناخت کیفیت وجود و صدور موجودات دیگر نیز از آن بدست می‌آید؛ ولی در کتاب‌های دیگر خود از حکمت و فلسفه تعریف دیگری بیان کرده است. گاه آن را استکمال نفس انسانی به واسطه شناخت حقایق موجودات همان گونه که واقعیت دارد تعریف می‌کند، و در جای دیگر آن را همان «علم الهی» می‌داند که جز به شناخت اصل هستی یا «موجود مطلق» و عوارض ذاتیه آن نمی‌پردازد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> . ملا صدرا، المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، ص ۷-۸ «الحکمة: العلم الذي يرفع الإنسان عن فعل القبيح.... والحكمة: فهم المعاني و سميت حكمة لأنها مانعة من الجهل و هي معرفة افضل الأشياء بافضل العلوم»؛ صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی، ص ۳۲۱

### ۳ - حکمت در لغت :

فارسی: فرزانگی، فرانسه: Sagesse، انگلیسی: Wisdom

لاتین: Sapientia

(۱) حکمة: hikma ج. حکم hikam : حکمت، خدا، فراست، هوش، دانایی، فلسفه،

حکمت، پند، اندرز، عقل و منطق.<sup>۱</sup>

(۲) حکمت، اصابت حق به علم و عمل است، بنا بر این حکمت در مورد خداوند شناخت

اشیاء و ایجاد آن ها طبق غایت احکام و در مورد انسان، شناخت موجودات و انجام کارهای

نیکوست.<sup>۲</sup>

(۳) حکمت علمی است که انسان را از ارتکاب کار زشت تعالی می دهد... و حکمت درک

معانی است و وجه تسمیه اش این است که مانع جهل است و آن شناخت بهترین چیز با برترین

دانش است.<sup>۳</sup>

(۴) حکمت، در اصل چیزی است که مانع نادانی و زشتی می شود به همین خاطر بعضی آن را

به عدالت و دانش و بعضی به شناخت بهترین چیز با برترین دانش تفسیر کرده اند.<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup>. آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی بر اساس فرهنگ عربی - انگلیسی هانس ور، ص ۱۳۵

<sup>۲</sup>. الراغب الإصفهانی، ابی القاسم احسین بن محمد بن المفضل، المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۲۶ "الحکمة: اصابة الحق بالعلم والعمل فالحکمة من الله معرفة الأشياء و ایجادها علی غایة الأحکام و من الإنسان معرفة الموجودات و فعل الخیرات"

<sup>۳</sup>. مجمع البحرین، ص ۴۶۸، نقل در فیاض صابری، عزیز الله، پژوهشی در فلسفه اسلامی، ص ۲۳ "الحکمة: العلم الذی یرفع الإنسان عن فعل القبیح... و الحکمة: فهم المعانی و سمیت حکمة لأنها مانعة من الجهل و هی معرفة افضل الأشياء بافضل العلوم"

<sup>۴</sup>. مقدمه تفسیر برهان، ص ۱۳۲، نقل در فیاض صابری، عزیز الله، پژوهشی در فلسفه اسلامی، ص ۲۳ "الحکمة فهی فی الأصل ما منع به من الجهل و القبیح و لهذا فسرھا بعض بالعدل و العلم و بعض بمعرفة افضل الأشياء بأفضل العلوم"